

عشق متصوفانه در آثار داراشکوه: الگویی کهن برای دنیای نوین

عطاء الله حسنی^۱

چکیده: عشق گمشده دنیای پر تخاصم امروز است. اکنون، اصنافی از بشر گرفتار عصیت در معانی منفی آن - قومدارانه - و نفس سرکش خود شده‌اند. اینان با سلطه گری و زیاده‌خواهی زمینه ناپوری محیط زیست و زوال روح انسانی و بهدر دادن زحمات دانشمندان در کاستن از آلام بشری را فراهم می‌آورند. البته این پدیده تازه‌ای نیست. در گذشته تاریخی نیز کسانی دست به چنین اقدامات محرّمی زدند. در برابر اینان کسانی هم هستند و در گذشته تاریخی نیز بوده‌اند که به سلامت و سعادت بشر می‌اندیشنند. تعصب و خودمداری نیروی محركه گروه نخست و عشق و ایثار، انگیزه گروه دیگر در حیات اجتماعی شان است. به نظر می‌رسد راه حل این مسئله را باید در غلبه تفکر انسان گرایانه و طبیعت دوستانه جستجو کرد. متصوفان و عارفان از دیرباز برای پرورش روح انسانی در خود و مریدانشان، به پاک نفسی روی آورده و با سرکوب نفس اماهه به مبارزه با جهل، خشم، بغض، قهر، کبر، کینه، حسد، بخل، کفر و نفاق می‌پرداخته‌اند. آنان عشق به انسان و طبیعت را جایگزین آن ذمائم می‌کردند و خود و پیروانشان را آماده پذیرش عشق الهی می‌نمودند. انسان امروزی برای شکستن مرزهای عصیت و نفس پرستی و اشاعه انسان دوستی، نیازمند چنین نقش‌هایی است؛ الگوهایی که بعضًا جان بر سر اهداف انسانی خود نهاده‌اند. داراشکوه - شاهزاده تیموری هند - از جمله کوشندگان این راه بود.

واژه‌های کلیدی: صوفیان، عارفان، عشق متصوفانه، داراشکوه، ایران، هند، الگوی کهن، دنیای نوین

۱ دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه شهید بهشتی
تاریخ دریافت: ۹۶/۱۱/۰۷ تاریخ تایید: ۹۶/۰۲/۰۸
a-hassani@sbu.ac.ir

Mystical Affection in Dara Shikoh's Works: An Old Pattern for the New World

Ataollah Hassani¹

Abstract: Love is the missing phenomenon in today's world, which is full of conflicts. Nowadays, some groups around the world are caught in their ideological and ethnic *asabiyyah* [with its negative - ethnocentric bias - meaning], and rebellious selfishness. They, with a sense of domination and greed, prepare ground for destruction of natural environment, deterioration of humane soul, and squandering the efforts of scientists in reducing human suffering. Of course, this is not a new phenomenon. In the past, there were many people doing such malicious actions. Unlike them, there were, and are now, those who thought about health and happiness of human being. Bigotry and ethnocentrism acted as the pushing force for the first group. But, motivations of the other group were love and sacrifice. It seems that, the prevailing of humanist and nature-loving thought to be a solution to this problem. Sufis and mystics, far back, for nurturing the human sense in themselves and their disciples, made themselves to purify their sensuality by combating ignorance, anger, hatred, wrath, pride, enmity, envy, jealousy, infidelity, and hypocrisy. They replaced those sins by loving human beings and nature and through this prepared themselves to accept God's love. Modern man, in order to break the boundaries of *asabiyyah* and selfishness and dissemination of humanitarian senses is in need of such roles; models who, sometimes, sacrificed their lives for their cause. Dara Shikoh – the Timurid prince of India- was among these activists.

Keywords: Sufis, Mystics, mystical affection, Dara Shikoh, Iran, India, old pattern, new world

1 Associate Professor, History Department, Shahid Beheshti University, G. C. a-hassani@sbu.ac.ir

مقدمه

عشق گمشده دنیای پُر تخاصم امروز است. اکنون، اصنافی از بشر گرفتار عصیت و نفس سرکش خود شده‌اند. اینان با سلطه گری و زیاده خواهی، زمینه نابودی محیط زیست و زوال روح انسانی و به هدر دادن زحمات دانشمندان در کاستن از آلام بشری را فراهم می‌آورند. البته این پدیده تازه‌ای نیست. در گذشته تاریخی نیز کسانی دست به چنین اقدامات مخربی می‌زدند. در برابر اینان کسانی هم هستند و در گذشته تاریخی نیز بوده‌اند که به سلامت و سعادت بشر می‌اندیشند. تعصب و خودمداری نیروی محركة گروه نخست و عشق و ایشار، انگیزه گروه دیگر در حیات اجتماعی شان است.

تلash محمد داراشکوه^۱ برای ورود به جمع متصوفان و عارفان او را در زمرة باورمندان گفتمانی قرار داد که عشق و ایشار را برای حیات فکری و اجتماعی خود سرمشق گرفته‌اند. سالکان این طریق از دیرباز برای پرورش روح انسانی در خود و مریدانشان، به پاک‌نفسی روی آورده و با سرکوب نفس امّاره به مبارزه با جهل، خشم، بُغض، قهر، کبر، کینه، حسد، بخل، کفر و نفاق می‌پرداخته‌اند. آنان عشق به انسان و طبیعت را جایگزین آن ذمائم می‌کردند و خود و پیروانشان را آماده پذیرش عشق الهی می‌نمودند.

اکنون که برخی آدمیان، مغروم به ابزار قهریه، روح انسانی را مکدّر ساخته و مظاهر تمدنی را به خطر انداخته‌اند، از جنبه انسانی، سودمندی راه کسانی همچون حلاج، عین‌القضات همدانی، مولوی و داراشکوه – محقق سخت‌کوش دنیای تصوف و عرفان – که به عشق الهی و وحدت اجتماعی متولّ می‌شدند تا به افزایش حس نوع‌دوستی و سازگاری اجتماعی یاری رسانند، آشکار می‌شود.

با این فرض که عشق گمشده بشر امروزی است، برای حل مسئله گمشدگی انسان کنوئی، چاره‌ای جز بازگشت به آموزه‌های بشردوستانه گذشتگان و بازتویید مناسب آن و مهار تعصب‌گرایی و خودمداری نیست. چه، آزموده را آزمودن خطاست. انسان امروزی برای

^۱ داراشکوه متولد ۲۹ صفر ۱۰۲۴ ق. و کشته ۲۲ ذی‌حجّه ۱۰۶۹ ق. برابر با ۲۰ مارس ۱۶۱۵ و ۳۰ آگوست ۱۶۵۹ م. است. در یادداشت‌های جهانگیر - پدریزگ داراشکوه - در ذیل حوادث سال ۱۰۲۴ ق. درباره تولد او چنین آمده است: «تولد داراشکوه: دو پهр از شب گذشته، مطابق شب دوشنبه بیست و نهم صفر به طالع قوس در خانه بابا خرم اشاه جهان بعدی، از دختر آصف خان پسر تولد شد. او را داراشکوه نام نهادم. امید که قدم او درین دولت ابد پیوند و بر پدر اقبال مندش مبارک باشد». نک: نورالدین محمد جهانگیرگورکانی (۱۳۵۹)، جهانگیرنامه: توڑک جهانگیری، به کوشش محمد هاشم، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ص ۱۶۰.

شکستن مرزهای عصیت و نفسپرستی و اشاعه انسان‌دوستی نیازمند الگوهایی است. الگوهایی که بعضاً جان بر سر اهداف انسانی خود نهاده‌اند. داراشکوه از جمله کوشندگان و جان باختگان این راه بود.

این تحقیق، با روش تاریخی و رویکردی توصیفی و تحلیلی به موضوع «محبت» و «عشق» به مثابه رکن اساسی آموزه‌های تصوف و عرفان می‌نگرد و در صدد است طرح این پدیده را در آثار داراشکوه که منعکس کننده نظر متصوفه و عرفای ایرانی و هندی بوده است، مورد کنکاش قرار دهد. ابتدای کار بر ادبیات تحقیق و منابع عصر بهویژه آثار خود داراشکوه، خواهد بود.

ادبیات تحقیق

درباره داراشکوه تحقیقات متعددی انجام شده است. کسانی که به ترجمه و تصحیح آثار او پرداخته‌اند، معمولاً مقدمه خود را به شرح زندگانی و معرفی آثار او اختصاص داده‌اند. در زبان فارسی دکتر تاراجند و محمد رضا جلالی نائینی و سید مخدوم رهین که به ترتیب اولین شاد و رسالت حق‌نما و مجمع البحرين و اپنکهت مُندَک و حسنات العارفین او را تصحیح کرده‌اند، به زندگی، افکار و آثار داراشکوه پرداخته‌اند. همین کار را مترجمان و مصححان آثار او به دیگر زبان‌ها انجام داده‌اند. محققانی هم که درباره زندگی داراشکوه کتاب تألیف کرده‌اند، با نگاه جامع‌تری جزئیات زندگی او را نوشه‌اند. کسانی هم مقلاطی پدید آورده‌اند که به اندیشه متصوفانه و عرفانی داراشکوه اختصاص دارد. نویسنده ضمن گرامی داشتن تلاش همه اینان، به ضرورت زمانه، به وجه دیگری از حیات علمی و اندیشه داراشکوه می‌پردازد و علاوه بر اشاره‌ای به روش تحقیق داراشکوه، جایگاه «عشق متصوفانه» را در آثار او بررسی می‌کند که می‌تواند به مثابه الگویی برای زندگی اجتماعی روزگار ما قرار بگیرد که دنیاپرستی و عصیت و خودمحوری از نشانه‌های بارز آن گشته است.

داراشکوه و رویکرد روشنی او

داراشکوه پژوهشگر تیزین تصوف و عرفان اسلامی و هندی بود. قانونگو او را «... شخصیت محوری جنبش بزرگ مذهبی و ادبی ای [می‌داند]... که با هدف انطباق دادن اسلام با سنت‌های معنوی هند صورت پذیرفت».¹ او با روشنی تطبیقی - انتقادی از متون اصلی و تاریخ

1 Kalika-Ranjan Qanungo (1935), *Dara Shukoh*, V. 1, Calcutta: M. C. Sarkar & Sons, Ld., p. X.

شفاهی بهره می‌برد تا داده‌های خود را جمع‌آوری و تحلیل و تفسیر کند. به گفته خودش، در ترجمه و تحقیق رویکردی «بی‌غرضانه» داشت. این ادعا از وجهی مفروض به صحبت است. آن هنگامی که او به تحقیق در درون گفتمان جامع عرفان اسلامی و عرفان هندی می‌پرداخت، نگاهی بی‌غرضانه داشت. اما زمانی که رو در روی مخالفان متشريع و زاهدمشرب قرار می‌گرفت، راستی‌آزمایی اندیشه مخالف مورد نظرش نبود و با حکمی پیشینی درباره آنها قضاوت می‌کرد و گمان داشت که بیراهگی گفتمان زهدمحور، از دنیاخواهی و نفس‌گرایی و بهشت جویی متشرعنان برمی‌خizد.

مشرب عرفانی داراشکوه

داراشکوه در بررسی درون گفتمانی اش، مرز ایمان و کفر شریعت‌مابانه را درمی‌نوردد و با همه سرسپردگی‌ای که به سلسله قادریه و دلباختگی‌ای که به پیرش میان‌میر و استادش ملاشاه دارد، عارفان دیگر طریقت‌ها و ادیان الهی و غیرالله‌ی رانیز خودی می‌داند و بارها در اشعار و آثارش از پیران طریقت‌های غیر از قادریه و «عرفای هنود» باستایش یاد می‌کند.^۱

البته در این میان یک استثناء وجود دارد. او از شیوخ سلسله صفویه، از شیخ صفی‌الدین اردبیلی گرفته تا شاه اسماعیل که شکل‌گیری حکومت مغولان هند مدیون مساعدت‌های او بود، در هیچ یک از آثارش به ویژه حسنات‌العارفین که در آن به شرح حال چهارصد و یازده نفر از بزرگان شریعت و طریقت پرداخته، ذکر نامی نکرده است. بعدید نیست کدورت سیاسی ناشی از درگیری بر سر قندهار بین صفویان و تیموریان هند او را از توجه به خاندان صفوی صفوی و ذکر نام بزرگان ایشان باز داشته باشد.^۲

داراشکوه، برخلاف گفتمان عرفان محور که جسته و گریخته انقاداتی بر برخی سالکان آن وارد می‌کرد،^۳ در برابر گفتمان مقاومت، ایستاری مخالف و تحکمی داشت. او آشکارا کسانی را که در برابر گفتمان فکری‌اش قرار داشتند، محکوم می‌نمود و هرچه به دوران

^۱ محمد داراشکوه (۱۳۵۲)، *حسنات‌العارفین*، با تصحیحات و مقدمه سیدمخدوم رهین، تهران: مؤسسه تحقیقات و انتشارات ویسمن، صص ۵۰-۴۹ و ۵۳.

^۲ خود داراشکوه نیز به عنوان فرمانده نظامی اعزامی به قندهار، مستقیماً درگیر این مسئله بوده است. نک: Kalika-Ranjan Qanungo, V. 1, pp. 69-90; Riazul Islam (1970), *Indo-Persian Relations*, Tehran: Iranian Culture Foundation, p. 114.

^۳ داراشکوه با نقل سخن ابویکر واسطی که گفته بود «صوفی باید که ابوالوقت باشد، نه ابن‌الوقت»، فرصت‌طلبی و تمایلات دنیاخواهانه برخی صوفیان را محکوم می‌کند. نک: داراشکوه، *حسنات‌العارفین*، ص ۱۹.

جامعیت فکری نزدیک‌تر می‌شد، نسبت به گفتمان مخالف تند و تیزتر برخورد می‌کرد. در جای جای آثار داراشکوه، نقد گزنده او علیه مخالفان به چشم می‌خورد. خاستگاه چنین داوری را باید در عرفان باوری و راست‌پنداری طریق‌اش جست که بر عشق الهی و به تبع آن عشق مخلوقات الهی استوار بود. باوری که به «دیگری» همچون مانع می‌نگرد و حاضر نیست از آن عبور کند بلکه تلاش در تنیه و تغییر او دارد.

مشرب عرفانی داراشکوه بر «توحید» و «صلح کل» استوار بود که اولی ناظر بر باور وحدت وجودی او و دومی ناظر بر عقیده به لزوم وجود تعادل و توازن در حیات اجتماعی مخلوقات الهی بود که مظہر او قلمداد می‌شوند. او مذهب را عامل تولید «تعصب»، و مانعی برای «صلح کل» می‌دانست و می‌گفت:

نَبُوَدْ بِهِ جَهَانْ نَكُوْتَرْ اَزْ مشْرُبْ هِيَّجْ
تَوْحِيدْ گَزِينْ وَ صَلْحْ كَلْ پِيشْ بَگِيرْ
باید که تو را بود جز او مطلب هیچ
بگذار تعصب که بود مذهب هیچ

زمینه‌های سیاسی - اجتماعی

شرایط اجتماعی و فکری هر کس، برای او دوستان و دشمنانی پدید می‌آورد. داراشکوه از سویی اهل قدرت و از سویی اهل طریقت بود. این نقش‌های معارض او را در معرض قضاوتهای متفاوت قرار می‌داد. داراشکوه اهل مداهنه نبود. جز حضرت رسول(ص) و پیران طریقت که به دنیای شعر او گام نهاده و مورد تکریم‌اش قرار گرفته‌اند،^۱ نام کسی از اهل قدرت بر زبان قلم او جاری نشده است. چنانکه می‌گوید:

در مَدْحُ بَشَرٍ نَشَدَ زَبَانَمْ گُويَا
جانم چو نبُود غَيرَ حَقَ را جَويَا

۱ محمد داراشکوه (۱۳۶۴)، دیوان داراشکوه، به کوشش محمدحسین حیدریان، تهران: نشر نوید، ص ۱۸۸.

۲ داراشکوه پیامبر را «حال» رخ خدا و «عکس رخ» او دانسته و با توصل به علم جُمل، این پیوند را نشان داده است:
بر روی خدا بود یکی خال بزرگ
علوم شود شوی چو در حال بزرگ
بالله که چنان است به تو می‌گوییم
احمد ز احمد بود به چل سال بزرگ
(همان، ص ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۶).

۳ عبدالقادر گیلانی، بهاءالدین نقشبند، میان میر، و ملاشاه از جمله پیرانی هستند که داراشکوه از ایشان در اشعارش نام برده و به ستایش آنان پرداخته است. نک: داراشکوه، دیوان داراشکوه، صص ۱۰۶-۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۴-۱۱۵، ۱۴۶-۱۴۸.
۴ هنگام مدح عبدالقادر گیلانی، خود را نه مرید، بلکه «سگ آستان» او می‌داند و می‌گوید: کی توانم گفت من خود را مرید / قادری باشد سگ این آستان. (همان، ص ۱۴۶).

۴ داراشکوه، دیوان داراشکوه، ص ۱۷۷.

او تنها یک بار به «اکبرشاه» اشاره کرده که آن هم هنگام یادآوری زمانهٔ یکی از اهل طریقت است. وجود شعری در دیوان داراشکوه حاکی از آن است که از خویشاوندان خود رضایت خاطر نداشته است:

| | |
|--------------------------------------|---|
| وفا کردم بدل دیدم جفایی | ندیدم از جهان از کس و فایی |
| سوای حق ندارم آشنا بی | شدم بیمار جز حق کس نپرسید |
| بود لطف تو زخم را دوایی ^۱ | مرا این اقربا مارند و عقرب ^۲ |

رویدادهای مربوط به جنگ‌های جانشینی که منجر به قتل داراشکوه شد، نشان داد که برادران و کسانی از اهل قدرت که مدعی دوستی با او بودند، در ادعای خود استوار نبوده‌اند. موقعیت طریقتو او و شیوه تفکر متساهلانه‌اش، نیز متشريعین و طریقت‌های معارض را نگران می‌ساخت. به‌ویژه آنکه مخالفان او، تجربه جدش اکبرشاه را در تأسیس آیین نو که معروف به «دین الهی» بود، در تجربه اخیر تاریخی خود داشتند و می‌دانستند که پیامد «وحدت» گرایی داراشکوه در جامعه‌ای که اکثریت جمعیت آن را بر همنان تشکیل می‌دهند، به افزایش مشارکت هندوان در امور سیاسی و اجتماعی و کاهش قدرت و نفوذ اجتماعی ایشان خواهد انجامید.

داراشکوه با معیار سالمندی امروزی، جوانمرگ شد. او در چهل و سه سالگی به وليعهدی برگزیده شد و برای مقام سلطنتی که بنابر خواسته پدرش - شاه جهان - به ارث می‌برد، محسود برادرانش قرار گرفت و با عصیان ایشان مواجه گردید. در گیری‌های جانشینی که دو سال به درازا کشید، در حالی صورت می‌گرفت که هنوز شاه جهان پادشاه بود. سرانجام، پیروزی نصیب اورنگ زیب (۱۶۱۸-۱۷۰۷ق. / ۱۰۲۷-۱۱۱۸). شد. او که سه سال کوچک‌تر از داراشکوه بود، پدرش را زندانی کرد و برادرش داراشکوه را به قتل رساند. نکتهٔ جالب توجه در این جاست که محاکومیت داراشکوه فقط ناشی از شکست در جنگ نبود که مثل سائر «الحقُّ لِمَنْ غَلَبَ» توجیه گر آن باشد. بلکه، اورنگ زیب که رویکردی متشرعانه به امور داشت و مخالف سیاست عام شمول و متساهلانه جدش اکبرشاه بود، با دست‌آویز قرار دادن قوای علماء مبنی بر ارتداد و کفر عقیدتی داراشکوه مرتکب این قتل گردید. انعکاس نظر متشرعان را در نوشته‌های داراشکوه می‌توان ملاحظه کرد. او در یکی از

۱ اشاره‌ای است به مثل سایر «الاقاربُ كالعقارب». نک: نغت نامه دهخدا، «اقارب».

۲ داراشکوه، دیوان داراشکوه، ص ۱۷۳.

3 Andre Wink (2009), *Akbar*, Oxford: Oneworld Publications, p. 108.

رباعیاتش می گوید:

کافر گفتی تو از پی آزارم
پستی و بلندی همه شد هموارم

شكل گیری جبهہ مخالف

در سال ۱۰۶۲ق. داراشکوه شروع به تألیف حسنات العارفین کرد و پس از سه سال (۱۰۶۵ق.) آن را به پایان برد. بنابر نوشتۀ خودش، در این هنگام به مرحله‌ای از تفکر صوفیانه و مرتبه‌ای از عرفان رسیده بود که جیهه‌ای از مخالفان در برابر شکل گرفته و به طعن و تکفیر او می‌پردازد. او که در سن سی و هشت سالگی بوده و جز به «توحید صرف» نظر نداشته و «از روی وجود و ذوق، اکثر کلمات بلند حقایق و معارف» از او سرمی‌زده است، در برابر خود کسانی را می‌یابد که گفتمان متفاوتی را شکل می‌داده‌اند. از شدت و حدتی که داراشکوه در به کارگیری صفات توهین آمیز برای مخالفان نشان می‌دهد،^۲ می‌توان به میزان نفوذ آنان در فضای آن روزگار پی برد. او ضمن تقویح و تحریر مخالفان، به نحوه مقابله خود نیز اشاره کرده و می‌نویسد:

پست فطرتان دون همت و زاهدان خشک بی حلاوت از کوتاه بینی در صدد طعن و تکفیر و انکار می شد[ند]^۳ ... بنابر آن، به خاطر این فقیر رسید که آنچه از کبراء موحدان و بزرگان عارفان ... سخنان بلند که آن را متشابهات و شطحیات نامند، صادر شده ... با آنچه از عارفان این وقت، خود شنیده جمع نماید تا حجت قاطع و برهان ساطع بر دجاجله عیسی نفسان و فراعنة موسی صفتان و ابوجهلان محمدی مشربان باشد... و آن را حسنات العارفین ... نام نهاد تا صادقان سلوک را حجت و سند باشد و زیان طاعنان از سرزنش کوتاه گردد.

در سال ۱۹۶۷ اق. نیز که داراشکوه ترجمۀ اوپانیشاد را به سامان رساند، در مقدمۀ آن به وجود «جهلایی» اشاره کرد که خداشناسان و موحدان را تکفیر می‌کنند؛ حربه‌ای که «ملایان» از دری باز علیه سالکان راه حق به کار برده‌اند.^۴

۱ داراشکوه، دیوان داراشکوه، ص ۲۰۹

^۲ ای قادری چه سود نصیحت به این خران / چون دل خراب داشته بیمار کرده‌اند (داراشکوه، دیوان داراشکوه، ص ۱۰۴).

٣ دار اشکوه، حسنات العاشر، فیض، صص ۲-۳.

۴ داراشکوه به دار کشیده شدن حلاج را بهانه تازش به مخالفان قرار داده و گفته است:

ز ابلیس به بوالبیر چه انکار رسید حق گفت حسین و بر دار رسید

از شومی و شرّ نفس ملاپان است
با هر ولی و نبی که آزار رسید

نک: محمد داراشکوه (۱۳۶۴)، *دیوان داراشکوه*، ص ۱۹۱.

او هندوستان را با صفت «وحدت عیان» به قلم می‌آورد و ضمن موحد خواندن علمای ظاهری و باطنی قدیم هند، به علمای زمان خود می‌تازد و می‌نویسد: «... جهله‌ای این وقت که خود را عالما قرار داده‌اند و در پی قیل و قال و آزار و تکفیر خداشناسان و موحدان افتاده، جمیع سخنان توحید را که از فرقان حمید و احادیث صحیح نبوی صریح ظاهر است، رد می‌نمایند و راهزنان راه خدایند».۱

داراشکوه، علاوه بر زاهدان و ملایان که از نظر او اسیر نفس خویش و عمل شیطانی‌اند،۲ و دارای انواع صفات ذمیمه همچون خودنمایی، نفاق، ریا، کفر درون و پرداختن به ریش و دستار هستند،۳ از آنهایی که دچار «جهل»‌اند و «نادانان»‌ی که او را به «بی‌حواله»‌گی محکوم می‌کنند، به عنوان مخالفان راه خود یاد می‌کند۴ و با اینکه در شیوه عرفانی او، بهشت مورد توجه نیست و بهشت‌خواهی را دون شأن عارف می‌داند،۵ در تاختن به مخالفان، آن‌جا را به شرط عدم حضور ایشان، محل آرامش و آسایش قلمداد می‌کند:

| | |
|---------------------------|---------------------------|
| بهشت آن‌جا که ملایی نباشد | ز ملا بحث و غوغایی نباشد |
| جهان خالی شود از شور ملا | ز فتواه‌اش پر روایی نباشد |

علاوه بر متشرعين، نفوذ جنبش سیاسی نقشبندیه را نیز در ایجاد فضای مناسب برای بازگشت به اسلام متشرعنانه و بنیادگرا نماید گرفت. این جنبش، در جنگ‌های جانشینی تأثیرش را گذاشت و در نتیجه رویه‌ای مخالف افکار داراشکوه مبنی بر «اسلام

۱ محمد داراشکوه، اوپانیشاد: سرّ اکبر، چ ۲، به سعی و اهتمام تاراچند و محمد رضا نائینی (۱۳۵۶)، تهران: کتابخانه طهوری، صص سه و چهار.

۲ داراشکوه در تقبیح مخالفان فکری خود اشعار بسیاری دارد. در نمونه ذیل خطاب او به متشرعینی است که حبّ دنیا و نفس پرستی، آنان را، با وجود علم خوب، به عمل شیطانی واداشته است:

| | |
|---------------------------|----------------------------|
| زاهدا با وجود چندین لاف | چون نکردی به نفس خویش مضاف |
| حبّ دنیا پُر است اندر دل | چند گویی میان خلق گزاف |
| علم خوب و عمل چوشیطان است | فعل با قول تو تمام خلاف |

(داراشکوه، دیوان داراشکوه، ص ۱۳۷)

۳ داراشکوه، دیوان داراشکوه، ص ۱۳۷، ۱۲۷، ۸۳، ۱۳۴، ۱۳۵.

۴ همان، صص ۸۳، ۱۰۳-۱۰۴، ۱۱۴، ۱۱۲، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۲۷، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۴۷، ۱۳۴-۱۰۴، ۲۰۹، ۲۰۴-۲۰۳.

۵ گردید مرًا بهشت، دوزخ

ما و تو نهایم هر دو همسر

بگذر ز خیال ما تو زاهد

(همان، ص ۱۱۴).

۶ همان، صص ۱۰۴-۱۰۵.

بنیادگرا» توسط اورنگ زیب پیش گرفته شد.^۱ در حالی که، همان طور که گذشت، داراشکوه در آثارش از بزرگان نقشبندیه نام برده و از ایشان به بزرگی یاد کرده است.

داراشکوه و دنیای طریقت و توحید

الحاد بهانه قتل داراشکوه بود. طبعاً ارتداد و کفر، به فرض وجود، نقطه پایانی یک فرایند و جریان «شدن» است. داراشکوه که در سال ۱۰۴۴ق./ ۱۶۳۴م. همراه اردوانی شاهی به کشمیر می‌رفت، در دیداری که با پدرش شاه جهان، در میان راه از خانقاہ میان‌میر در لاهور داشت، تحت تأثیر فضای خانقاہی و شخصیت میان‌میر قرار گرفت و بعد از آن شروع به مطالعه درباره تصوف کرد.^۲ او پنج سال بعد، از بیست و پنج سالگی با آگاهی و اختیار و در کنار مسئولیت‌های حکومتی و نظامی، به دست ملاشاہ وارد طریقت قادریه گردید^۳ و در دههٔ پایانی عمر، ملول از «کتب اهل سلوک و طریقت»،^۴ به جمع‌آوری شطحیات «کبراء موحدان

۱ اشتیاق حسین قرشی می‌نویسد که اورنگ زیب نتیجه جنبش سیاسی‌ای بود که سید احمد سرهندي مشهور به مجده الف ثانی (وفات ۱۰۴۴ق./ ۱۶۳۴م)، رهبر نقشبندیه آغازگر آن بود و می‌خواست اسلام بنیادگرا را احیاء کند. زیرا در جنگ جانشینی کاملاً از نفوذ نقشبندیه بهره برد و زمانی که به تخت سلطنت جلوس کرد، نشان داد که خود نقطه اوج سیاسی جنبش «مجده» مزبور است. نک:

Ishtiaq Husain Qureshi (1972), *Ulema in Politics*, Karachi: Ma'aref Ltd., pp. 98, 104.
آن ماری شیمیل معتقد است که اگرچه محققان جدید در میزان تأثیر سید احمد سرهندي که مخالف اصلاحات دینی اکبرشاه بود، در امپراتوران مغول هند اغراق کردند، ولی حمایت جانشینان نقشبندی از اورنگ زیب، بی‌گمان در سرنوشت داراشکوه مؤثر بوده است. نک:

Annemarie Schimmel (1975), *Mystical Dimensions of Islam*, Chapel Hill: The University of North Carolina Press, pp.367-8.
«تاریخ هندو و سیک هندوستان، در قرن هفدهم، غالباً، توجهشان را مغطوف به تعقیب و آزار رعایای غیرمسلمان توسط مغلولان کرده‌اند.... اورنگ زیب در سال ۱۶۶۹م. دستور بستن مدرسه‌های هندوان و تخریب معبدهای ایشان را صادر کرد. او جزیه را که توسط اکبرشاه لغو شده بود، دوباره برای نامسلمانان برقرار کرد و اداره‌ای برای تفتیش اخلاقی، از نو راهنمایی نمود تا بینادگرایی ستی گرایانه را بر رعایای مسلمان خود تحمیل نماید.» نک:

W. Owen Cole and Piara Singh Sambhi (1972), *The Sikhs: Their Religious Beliefs and Practices*, London: Routledge & Kegan Paul, pp. 3, 34.

2 Tasadduq Husain (July-August 2002), "The Spiritual Journey of Dara Shikoh," *Social Scientist*, Vol. 30, Nos. 7-8, p. 56. <http://www.jstor.org/stable/3518151>. Quoting from: Kalika Ranjan Qanungo (1952), *Dara Shukoh*, I, second ed., Calcutta, pp. 72-73 [In the first edition 1935, 98-104].

۳ «[فقیر که] در سنّة هزار و پنجاه هجری که به کشمیر جنت نظری رفته بود، به جاذبّة عنایت الهی ... سعادت ارادت اکمل کاملان و زبدۀ عارفان و استادان، پیر پیران، پیشوای پیشوایان، موحد حقایق آگاه، حضرت ملاشاہ سلمه اللہ تعالیٰ دریافت....» نک: داراشکوه، ویانیشاد: سرّ اکبر، صص سه و چهار.

۴ داراشکوه در ابتدای حسنات العارفین به این نکته اشاره کرده است: «...در این ایام که سال یک هزار و شصت و دوی هجری و سال سی و هشتم از ولادت این فقیر، خاطر بالکلیه از کتب اهل سلوک و طریقت ملول گردیده بود....» نک: داراشکوه (۱۳۵۲)، حسنات العارفین، ص. ۲.

و بزرگان عارفان» پرداخت و متعاقب آن به مطالعه تطبیقی ادیان که از ابتدا توجه‌اش بدان معطوف شده بود، راغب‌تر شد. او در بی‌یافتن منبع مشترک تمام کتب آسمانی بود که از آن در قرآن کریم با نام «ام الكتاب» یاد شده بود.^۱ داراشکوه تفسیر واقعی قرآن کریم را در چهار کتاب آیین هندو (رگ بید، ججریید، سام بید و اتهربن بید) یافت^۲ که تشنجی او را در رسیدن به «توحید» و «صلح کل» رفع می‌کرد.

آشنایی با ملاشاه در کشمیر، پیوستن او به طریقت قادریه و اختیار تخلص شعری «قادری» را سبب شد و آشنایی‌اش با پندتان و سنیاسیان، در ایام حکومت بنارس دست‌یابی او به اوپانیشاد را که «خلاصه توحید» و «منتهای مطلب جمیع اولیاء الله» می‌نامید، ممکن نمود و او را به دنیای عرفان هند وارد کرد.^۳ پیمودن این دو مسیر، رقبای او را در حوزه قدرت به این داوری رساند که او فاقد کفایت لازم برای مدیریت سیاسی است و مشرعین و در رأس آنها برادرش اورنگ زیب را نیز متقدعد کرد که او را اعتقادات کفرآمیز از راه برده است.

دنیای طریقت، دنیای سرسپردگی است. در این دنیا، پیر طریقت است که غایت آشنا است و می‌داند که مرید به کجا می‌رود و اوست که تعیین می‌کند راه چگونه باید پیموده شود. در دنیای طریقت، چون و چرا جایی ندارد. داراشکوه، از بیست و پنج سالگی تا حدود سی و هشت سالگی غرق تحقیق و تمرین در فضای طریقت بود. در این مدت به شناخت خود از طریقت عمق بخشدید و تأثیفاتی بر ادبیات طریقی افزود. او شیفته و عاشق مشایخ طریقت و عارفان حقیقت بود و ایشان را «آئینه حق‌نما»^۴ و پرتو افکن راه معنوی خود می‌دانست و می‌گفت:

هرجا که بود شیخی، دیوانه او باشم^۵

شیفتگی او به اولیاء الله و پیران طریقت، متأثر از باور وحدت وجودی، به حدی بود که نخستین تألیف خود را به گزارش شرح احوال آنان پرداخت. چنانکه می‌نویسد:

1 Kalika-Ranjan Qanungo, V. 1, P. XI.

۲ داراشکوه (۱۳۵۶)، اوپانیشاد: سر اکبر، صص سه و چهار.

۳ همان، صص ۱۴۳-۱۴۴.

۴ ز اغیار خدا نگاهبان عارف آئینه حق نماست جان عارف

از وصف فزون ترست بیان عارف بوسند ملائک آستان عارف (داراشکوه، دیوان داراشکوه، ص ۲۰۶).

۵ محمد رضا جلالی نائینی (۱۳۵۶)، «حیات و آثار داراشکوه»، اوپانیشاد: سر اکبر، ترجمه محمد داراشکوه به سعی و اهتمام تاراجند و محمد رضا جلالی نائینی، تهران: کتابخانه طهوری، ص ۲۰۷ به نقل از سکینه /اولیاء/. داراشکوه عارفان را «آئینه حق نما» می‌نامد.

چون این فقیر را کمال اخلاص و بندگی با این طایفه علیه بوده، روز و شب جز ذکر ایشان فکری نداشت و خود را از مشتاق [کذا] و معتقدان ایشان می‌دانست. از این جهت به تحریر شمّه از احوال سعادت اشتمال ایشان مشغول شد. زیرا، اگر کسی را وصل دوست میسر نباشد، خاطر را به جست و جوی و گفتگوی او خوش می‌دارد... [چنان که پیامبر] صلم فرمودند: مَنْ أَحَبَّ قَوْمًا فَهُوَ مِنْهُمْ، یعنی کسی که دوست می‌دارد جماعت پس او از آنهاست.^۱

از پیران، میان میر (مرگ ۱۰۴۵ق.) و ملاشاه تأثیری اساسی در تفکر عرفانی و رویه طریقی داراشکوه داشتند. او که عادت به مدح کسی از اهل قدرت نداشت، این دورا به بزرگی می‌ستود:

کعبه من حضرت کشمیر هست
در نگاه رویش این تأثیری هست
کو مرید خاص میان میر هست
طالبان رافق او اکسیر هست
هر که را دیدار حق تقدیر هست^۲

شیخ شاه محمد یمینی بری (مرگ ۱۰۵۲ق.)،^۳ شیخ فرید (مرگ ۱۰۶۲ق.)، حضرت باری (مرگ ۱۰۶۲ق.)، شاه محمد دلربا و سلیمان مصری (ملاقات با داراشکوه ۱۰۶۴ق.)، از جمله افرادی هستند که یا در مقام استادی داراشکوه بوده‌اند و یا از دور و نزدیک با او تماس داشته و با «خوارق و کرامات» شان بر او تأثیر گذاشته‌اند.^۴

داراشکوه اولیاء الله را «حجت روی زمین» و بعد از پیامبر برتر از همگان می‌دانست و آنان را مایه قوم و دوام هستی قلمداد کرده و به ویژگی‌های می‌ستود که امن و امان جامعه انسانی و رستگاری آدمی در گرو تخلق به آنهاست: نزدیک به خدا، بزرگ، محروم، کریم، عالی همت، بینیاز، فاضل، کامل، عالم، حلیم، خلیق، شجاع، سخی، با لطافت زبان، با حسن

چون خدا و صاحب من پیر هست
هر که شه را دید کعبه را نجست
حضرت ملاشه است آن پیر ما
هر مسی را زر کند ارشاد او
شاه را چون قادری محکم گرفت

۱ محمد داراشکوه (۱۸۵۳)، *سفينة الاولى*، به اهتمام مستر بیل، اگره: مدرسه اگره، صص ۲-۳.

۲ داراشکوه، *دیوان داراشکوه*، صص ۶۷-۶۸ و موارد مشابه دیگر در صفحه‌های ۷۱-۷۲، ۷۷-۷۸.

۳ داراشکوه با شیخ شاه محمد یمینی که مجاور کعبه بوده، مکتبه داشته و در *دیوان اش غزلی* در مرثیه او دارد با مطلع: چون نباشد آسمان با چشم تر / چون سفر فرمود شیخ بحر و بر. آقای حیدریان که *دیوان داراشکوه* را به چاپ رسانده، به خط احتمال داده است که این غزل به مناسبت مرگ ملاشاه بدخشانی سروده شده باشد. نک: داراشکوه، *دیوان داراشکوه*، صص ۱۱۱-۱۱۲.

۴ داراشکوه، *حسنات العارفین*، صص ۶۲-۶۴، ۶۹، ۶۷، ۷۲-۷۳، ۷۵-۷۷.

ُخلق، تازه روی، با سخای نفس، قلیل اعتراض، عذرپذیر، دارای شفقت تمام نسبت به همه خلق.^۱ دراویش در نزد داراشکوه جایگاه بالایی داشتند. او در یک دسته‌بندی، دراویش را به چهار دسته شامل عارف و عاشق و موحد و محقق تقسیم می‌کرد.^۲ داراشکوه دراویش را قادر به انجام هر کار مشکل و آنان را مرهم هر ریش می‌دانست و برای ایشان، حتی پس از مرگ، قدرت «تصرف» قائل بود، چنانکه می‌گوید:

| | |
|--|-------------------------------|
| مرهم [به دلی] ^۳ نهد که او ریش کند | هر کار که مشکل است دراویش کند |
| شمشیر برهنه کار را [بیش] ^۴ کند ^۵ | چون فوت شود تصرف اش افزاید |

از عرفای هنود نیز بوده‌اند کسانی که ارتباط مستمری با داراشکوه داشته‌اند و بر او تأثیر نهاده‌اند. داراشکوه، کمیر و بابالالمندیه را از «اکمل عرفای» هنود دانسته و سخن ببابالال را خطاب به خود نقل کرده است که گفت: «در هر قومی عارف و کامل می‌باشد که حق تعالی به برکت او آن قوم را نجات می‌دهد. تو منکر هیچ قومی مباش!»^۶ سخنی که نتیجه عملی اش را می‌توان در ارتباطات فکری و فیزیکی داراشکوه با طیف‌های مختلف عرفای و شاعرا و اولیاء‌الله و نیز در افکار متساهلانه او ملاحظه کرد.^۷

سفینه الاولیاء نخستین اثر عرفان‌نگاری اوست. داراشکوه کتاب سفینه الاولیاء را در

۱ داراشکوه، سفینه الاولیاء، صص ۴-۳.

۲ داراشکوه در قسم‌بندی دراویش می‌گوید:

دیگر همه بند گشته قید لباس
برتر ز همه محققی بی وسوانس
درویش چهار قسم باشد بشناس
هست عارف و عاشق [او] موحد زان چار
(داراشکوه، دیوان داراشکوه، ص ۲۰۳).

۳ در اصل: بدنی

۴ در اصل: پیش

۵ داراشکوه، دیوان داراشکوه، ص ۱۸۹.

۶ داراشکوه، حسنات العارفین، صص ۴۹-۴۰.

۷ داراشکوه در حسنات العارفین به تأیید راه کسانی از عرفای هنود و غیر آن می‌پردازد، که از اهل ملامت و غیر آن بوده و پائیند ظواهر شرع نبوده‌اند و تجاهر به فسق می‌کرده‌اند. مانند: صندل، بابا پیاری، شیخ حسین دهده، و صالح (نک: داراشکوه، حسنات العارفین، صص ۴۹-۴۰، ۵۷-۵۵، ۵۹-۵۰).

سرمد کاشانی هم که چند سال پیش از قتل داراشکوه، به دستور اورنگ زیب به قتل رسید (۱۰۷۲ق)، از جمله یاران داراشکوه بود که دنیاگریز و دین ستیز بود و می‌گفت:

دنیا نکم طلب که کمتر ز خس است
بی دولت دیدار تو دین هم فقیس است
خواهان وصال و همین است سخن
درخانه اگر کس است یک حرف بس است
سرمد کاشانی (۱۳۴۰)، رباعیات سرمد /یرانی، به تصحیح و اهتمام اردشیر خاضع، حیدرآباد دکن: انتشارات کتابفروشی خاضع، ص ۶؛ نیز برای بروخد علماء با سرمد، نک:

Kalika-Ranjan Qanungo, V. 1, P. 368-371.

«بیست و هفتم رمضان المبارک سال یکهزار و چهل و نه هجری»^۱ با نگاهی نقادانه نگاشت و آن را به شرح احوال و معجزات پیامبر(ص) و مناقب اصحاب و دوازده امام(س)^۲ و مقامات اولیاء، به ترتیب ذیل، اختصاص داد: حضرت رسول(ص)، خلفای راشدین(رض)، دوازده امام(س)، ائمه مذاهب اهل سنت، بزرگان عرفای نخستین، شیوخ سلسله قادریه، شیوخ سلسله خواجه‌ها، شیوخ سلسله چشتیه، شیوخ سلسله کبویه، شیوخ سلسله شهروردیه، شیوخ متفرقه، نساء العارفات، ازواج مطهرات پیامبر(ص) و بنات طاهرات پیامبر(ص).^۳ نکته جالب توجه این است که در بین سلسله‌ها و حتی شیوخ متفرقه، همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، نامی از شیوخ خاندان صفوی برده نشده است.^۴

محبت و عشق

محبت و عشق پیش گیرنده از زوال اخلاقی و مانعی برای زیاده‌خواهی نفسانی است. غایت عشق معشوق را که به نظر دیگری می‌آید، بر خود ترجیح دادن و رضای او را خواستن و نظر به غیر او نداشتن است. چنان که داراشکوه می‌گوید:

| | |
|--|---|
| روی خود راز جمله گرداندیم گُلِ وحدت به جاش بنشاندیم ^۵ | هرچه جز دوست رو به رو آمد کنده بنیاد غیر از دل خود نیز، زیب النساء - برادرزاده داراشکوه - می‌گوید: |
|--|---|

| | |
|---|--|
| کز رگ جان می‌گذرسته زنار را شاد ز خود ساختن خاطر اغیار را ^۶ | کم ز بر همن مشو، در روش عاشقی لازمه عاشقی است، بر سر دار آمدن |
|---|--|

۱ داراشکوه، سفینه الاولیاء، ص ۳۷۲.

۲ داراشکوه «یمة اثنا عشر رضی اللہ عنہم [را] بس بزرگ» می‌داند و می‌نویسد: «رضای سرور کائنات صلم و نجات خویش را در دوستی و محبت اهل بیت باید شناخت.» اما، در عین حال «فضیلت و کمال و ولایت و کرامت را منحصر در... [ایشان ندانسته است].» داراشکوه، سفینه الاولیاء، ص ۳۶.

۳ داراشکوه، سفینه الاولیاء، فهرست.

۴ با توجه به تلاش بسیاری که داراشکوه دارد تا نشان دهد در فضای تحقیق بی‌طرفانه عمل می‌کند، غفلت از ذکر نام شیخ صفی الدین اردبیلی و دیگر شیوخ صفوی ممکن است ناشی از درگیری‌های نظامی بین صفویان و تیموریان هند، در دوره او بوده باشد.

۵ داراشکوه، دیوان داراشکوه، صص ۱۴۲-۱۴۳.

۶ زیب النساء مخفی (۱۳۸۱)، دیوان زیب النساء مخفی، تحقیق و بررسی مهین دخت صدیقیان و ابوطالب میرعبدیینی، تهران: انتشارات امیرکبیر، ص ۲۷.

شرط عاشقی، «ترک هر دو عالم و پشت پا زدن» است.^۱ آنها که «حبّ دنیا» و با وجود علم خوب، «عمل شیطانی» دارند،^۲ نمی‌توانند راه به دنیای عشق ببرند. عشق است که نیرو می‌دهد، مسئولیت می‌آورد و شادی و رضایت خاطر جمعی می‌آفریند. داراشکوه مدعی نیل به عشق و عرفان الهی بود. اما وصل او نه بر اساس «مجاهده» که بنابر «فضل الهی» محقق گردید که لازمه‌اش طی «مدارج عشق» نیست. روزبهان بقلی در طی مدارج عشق می‌نویسد:

گه گه حق سبحانه تعالی از عموم خلائق جمعی را در ره عشق ازلی، بی‌زحمت مدارج عشق انسانی درآورد. بدایت ایشان مجاهده نفس باشد در عبودیت، تا با عبادت حق انس گیرند؛ دلشان به ذکر حق بیاساید، الفتیشان با خلوت بود. زیرا که مشهدشان مقامات زهد بود، پیشه‌شان ورع و تقوی بود تا نور ایمان بر دل ایشان مستولی شود. پس از آن جا به منزل یقین شوند و ورای یقین مکافته است. چون در کشف ملکوت سیر کنند، در آن احوال منزلشان جز تفکر نیست، تا یقین در یقین مزید گیرد که در آن مقام شواهد غیبی است؛ خلاصه یقین از رویت آن درآید.^۳

داراشکوه هم نیل به چنین درجه‌ای از عشق و عرفان را از دو طریق «فضل الهی» و «مجاهدت» امکان پذیر دانسته:

وصول به جناب تقدس او به دو طریق است: یکی به طریق فضل و آن چنان است که حق سبحانه و تعالی به قیری برساند و آن مرشد کامل به یک نظر و توجه کار او تمام کند و پرده از چشم او بردارد و از خواب غفلت و پندار بیدار ساخته، بی رنج و ریاضت و شدت مجاهده، جمال معشوق حقیقی بنماید و او را از خودی او بستاند و به درجهٔ بی‌یسمع و بی‌بیصر رساند، ذالک فضل الله یؤتیه من يشاء و اللہ ذوالفضل العظیم. دیگر به طریق مجاهدت و ریاضت.^۴

۱ شرط اول در طریق عاشقی دانی که چیست؟ ترک کردن هر دو عالم را و پشت پا زدن (داراشکوه، سعینه‌الاولیاء، ص ۵).

۲ زاهدا با وجود چندین لاف حبّ دنیا پر است اندر دل علم خوب و عمل چو شیطان است

۳ روزبهان بقلی شیرازی (۱۳۶۶)، عبه‌العاشقین، تصحیح و مقدمه فارسی و فرانسه از هنری کریبن و محمد معین، تهران: انتشارات منوچه‌ری، ج ۳، ص ۵۰.

۴ داراشکوه (۱۳۳۵)، رساله حق نما، تصحیح محمدرضا جلالی نائینی، تهران: [ابی‌نا]، ص ۲.

و در ادامه به نحوه وصول خود به درجه «قر و عرفان» اشاره کرده و می‌نویسد: «... این فقیر را اللہ تعالیٰ درجه مرتبه فتح الباب نموده و در چنین لباسی، درهای قر و عرفان گشوده تا بر جهانیان واضح گردد که فضل او بی‌علت است، آن را که می‌خواهد، در هر لباسی که باشد، به سوی خود می‌کشد...».^۱

با وجود این که فضل الهی شامل حال داراشکوه شده بود، او از طریق تحقیق در مسائل تصوف و عرفان، با شیوه‌های مجاهدت و ریاضت آشنا گردید.^۲ داراشکوه در غزلیات اش درد، خستگی،^۳ کوچه گردی، تفرد، زردنگی، درداشنایی، ترک دویی و ما و تویی، رهایی از کفر و اسلام، جدایی از خاص و عام، هستی خود را دور انداختن، دل به دنیای دون ندادن، آزادی گریدن از غیر دوست، بیزاری از همه چیز به خاطر معشوق و گذشتن از جاه را لازمه طی طریق عرفان و نیل به توحید می‌داند.^۴

تأثیر اجتماعی نگاه محبت‌آمیز و توحیدی

دنیای توحید، دنیای آزادی و آزادگی است. عشق نقطه ثقل این دنیاست که هستی بر محور آن در حرکت است و چون بین عاشق و معشوق و عشق مبایتی وجود ندارد،^۵ همه چیز اوست و او همه چیز است:

| | |
|---|--|
| در کوچه و محله و بازار آمده اطلاق او به قید گرفتار آمده Zahed ز نقش خویش به انکار آمده ^۶ | گنج خسی ز پرده به اظهار آمده معشوق هست گاه و گهی عشق و عاشق است در وحدت اش چه شبه کسی را که دانش است |
|---|--|

۱ همان، ص.^۴

۲ داراشکوه سال‌ها عمر خود را صرف حضور در نزد پیران اهل عرفان کرد. در جایی به «خوشبو» مالیدن بر بدن پیر خود اشاره می‌کند و می‌نویسد که «چندین سال» خدمت استادش - حضرت باری - نموده و دلبستگی تمام نسبت به او پیدا کرده، به طوری که هنگام جدا شدن از او بیتاب می‌شده است. او می‌نویسد: «هرگاه از خدمت ایشان وداع می‌شدم، از جدایی ایشان می‌گرسیم». نک: داراشکوه، حسنات العارفین، صص ۷۱-۷۰.

۳ در معنای بیماری.

۴ نک: داراشکوه، دیوان داراشکوه، صص ۱۰۴-۱۰۵، ۱۱۶، ۱۰۵، ۱۹۵، ۱۵۰، ۱۴۳-۱۴۱، ۱۹۸، ۱۹۵.

۵ داراشکوه در یکی از غزلیات اش، اتحاد عشق و عاشق و معشوق را چنین بیان کرده است:

| | |
|--|--|
| باز ماند از خواب چشم عاشقان نه از ایشان نام ماند و نی نشان بی جمالی گشت پیدا در جهان گفت او آنی انا اللہ را از آن | چون جمال جان و جانان شد عیان محو گشتنند اندر آن حسن قدیم چون شدند اندر جمال یار گم دید عاشق خویش را معشوق و عشق |
|--|--|

(داراشکوه، دیوان داراشکوه، ص ۱۴۹).

۶ داراشکوه، دیوان داراشکوه، ص ۱۶۲.

خدا که هستی مظهر اوست^۱، مرکز توجه مخلوقات است. عشق خالق به مخلوق و عشق مخلوق به مخلوق، وجهی از عشق الهی است. نگاه توحیدی و عشق الهی در فضای اجتماعی به شکل دوستاری و دلجویی از دیگران و توجه به احوال ایشان و عدم تفضیل خود بر کسان ظاهر می‌یابد. داراشکوه در قسمت شطحیات الهی، تمثیلی دارد که وظيفة عارف را در رعایت حال دیگران متذکر می‌گردد:

خداوند فرموده: ای موسی بیمار شدم، مرا نپرسیدی! و گرسنه شدم، مرا طعام ندادی!
موسی گفت: خداوند! تو منزه‌ی از این گفت: فلان درویش مرا که بیمار بود،
عیادت نکردی و گرسنه بود طعام ندادی، پس مرا نپرسیدی و طعام ندادی!^۲
و در شطحی از ابراهیم ادهم، دلجویی از خلق را بر فتح روم ترجیح داده و می‌گوید: «...
اگر لحظه‌ای دل به دست آرم، از فتح روم دوست‌تر دارم.»^۳

داراشکوه در همان حال که به گردآوری و نقل شطحیات بزرگان پرداخته و با شطح دانستن همه شطحیات نقل شده^۴ موضع خویش را در قبال آن سخنان روش ساخته است، عقاید خود را نیز در لابه‌لای سطور آورده است. او از تجربه شخصی‌اش در نزدیکی از پیران خود داستانی تعریف کرده که حاکی از نگاه انسانی پیر مزبور به قشر ضعیف جامعه است و تذکر او تنیه‌ی است برای داراشکوه جوان. او می‌گوید که روزی در خدمت «حضرت باری^۵ ... زنان مزارعانی که در حوالی مسکن ایشان سکونت داشتند، در خدمت ایشان نشسته بودند و من هم بودم. به من گفتند: این‌ها را دوست می‌داری؟ و رعایت این‌ها می‌کنی؟ گفتم: مرا با این‌ها کاری نیست. گفتند: این‌ها مزارعان تواند. محنت‌ها می‌کشدند و زراعت می‌نمایند و خزانه‌ی تو را پُر می‌سازند. با این‌ها مهربان می‌باش و رعایت می‌کن!». داراشکوه به درجه‌ای از معرفت انسانی می‌رسد که عالم را در قالب یک شخص می‌بیند و مایل به جداسازی آدمیان و تبعیض بین ایشان نیست. آخرین پیام او در حسنات العارفین این است که نباید بین مردم شکاف ایجاد کرد و با معیارهای

۱ داراشکوه این جهان و آن جهان را مظهر الهی دانسته و گفته است:

هست کونین همه مظهر آن نیکورخ نیست جز او به میان دو جهان نیکورخ

۲ پیش عناق همه هست به جلوه ظاهر هست از دیده اغیار نهان نیکورخ (داراشکوه، دیوان داراشکوه، ص ۷۶).

۳ همان، ص ۷.

۴ همان، ص ۷۹.

۵ این پیر (مرگ ۱۰۶۲م)، چون از بر زبان آوردن نام خود پرهیز می‌کرده، داراشکوه او را «حضرت باری» می‌خوانده است. نک: داراشکوه، حسنات العارفین، ص ۷۲.

۶ داراشکوه، حسنات العارفین، ص ۷۲.

شخصی نیمی را رستگار و نیمی را نارستگار دانست.^۱ قانونگو، به درستی، داراشکوه را که با افکار انسانی اش در پی رفع موانع دوستی و ایجاد نزدیکی بین مسلمانان و هندوان بود، پیروز تاریخ می‌داند و معتقد است هر کس بخواهد این هدف را تعقیب کند، باید او را الگوی خود قرار دهد و کار را از جایی شروع کند که داراشکوه به آن جا ساند.^۲

نتیجه گیری

حاصل کلام اینکه متصوفه و اهل طریقت، با تکیه بر آموزه‌های اسلام و تجربیات شخصی از محیط اجتماعی به هدف تهذیب نفس انسانها، آنرا به ترک ذمائم و توسل به عشق الهی و پرهیز از تبعیض اجتماعی فرا می‌خوانند. اما، آنان نیز با مقاومت‌های کسانی مواجه می‌شوند که در نپذیرفتن آموزه‌های ایشان استوار بودند. پاداش سالکان راه عشق، توان پایداری ایشان در برابر مصائب برای خدا و مخلوقات اوست. توصیهٔ نهایی داراشکوه برای دنیاگی بهتر، توحیدباوری، صلح کل خواهی و فرو نهادن تعصب است. چنانکه می‌گوید:

| | |
|--|--|
| باید که تو را بود جز او مطلب هیچ بگذار تعصب که بود مذهب هیچ | نبود به جهان نکوتر از مشرب هیچ توحید گزین و صلح کل پیش بگیر |
|--|--|

منابع و مأخذ

- بقلی شیرازی، روزبهان (۱۳۶۶)، *عیابر العاشقین*، تصحیح و مقدمه فارسی و فرانسه از هنری کرین و محمد معین، ج ۳، تهران: انتشارات منوچهری.
- جلالی نائینی، محمدرضا (۱۳۵۶)، *حیات و آثار داراشکوه*، اوپانیشاد: سرّ آکبر، ترجمه محمد داراشکوه به سعی و اهتمام تاراچند و محمدرضا جلالی نائینی، ج ۲، تهران: کتابخانه طهوری.

۱ داراشکوه که از سلیمان مصری در سال ۱۰۶۴ ق. در دهلي استقبال کرد و مدته را در خدمت او گذراند، مطلبی را از او نقل کرده و در پایان به اظهار نظر انتقادی پرداخته و گفته است نباید بین ادبیان به بهانه اسلام و کفر فاصله انداخت. او می‌نویسد: «[سلیمان مصری] می‌فرمودند که یکی از مفسران در تفسیر خود نوشته که نور محمد مصطفی - صلی الله علیه وسلم - را در قندیلی آوردند. هر که را نظر بر سر مبارک محمد افتاد از پادشاهان شد و هر کس که چشم محمد را دید از جمله عارفان گشت و هر که سینه مبارک محمد را دید از جمله عاشقان گردید و هر که چشم بر بدن اسفل آن حضرت افتاد از نصاری و یهود و جهود و کافران شد. من [= داراشکوه] گفتم: هرگاه همه عالم یک شخص باشد و آن حقیقت محمد است، چرا راضی می‌شوی که نصف محمد در بهشت باشد و نصف در دوزخ؟ چه همه تن نیکوکار است و رستگار». نک: داراشکوه، *حسنات العارفین*، صص ۷۷-۷۸.

۲ Kalika-Ranjan Qanungo, V. 1, pp. 374-375.

۳ داراشکوه، *دیوان داراشکوه*، ص ۱۸۸.

- جهانگیر گورکانی، نورالدین محمد (۱۳۵۹)، *جهانگیرنامه: توزک جهانگیری*، به کوشش محمد هاشم، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- داراشکوه، محمد (۱۳۵۲)، *حسنات العارفین، با تصحیحات و مقدمه سیدمخدوم رهین*، تهران: مؤسسه تحقیقات و انتشارات ویسمن.
- (۱۳۶۴)، *دیوان داراشکوه*، به کوشش محمدحسین حیدریان، تهران: نشر نوید.
- (۱۸۵۳م)، *سفينة الاولیاء*، به اهتمام مستر بیل، اگرها: مدرسه اگرها.
- (۱۳۵۶)، اوپانیشاد: سرّ اکبر، چ ۲، به سعی و اهتمام تاراچند و محمد رضا نائینی، تهران: کتابخانه طهوری.
- (۱۳۲۵)، *رساله حق نما، تصحیح محمدرضا جلالی نائینی*، تهران: چاپ تابان.
- رباعیات سرمهد ایرانی (۱۳۴۰)، به تصحیح و اهتمام اردشیر خاصع، حیدرآباد دکن: انتشارات کتابفروشی خاضع.
- مخفی، زیب النساء (۱۳۸۱)، *دیوان زیب النساء*، مخفی، تحقیق و بررسی مهین دخت صدیقیان و ابوطالب میر عابدینی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- Cole, W. Owen and Piara Singh Sambhi (1972), *The Sikhs: Their Religious Beliefs and Practices*, London: Routledge & Kegan Paul.
- Husain, Tasadduq (2002), "The Spiritual Journey of Dara Shikoh," *Social Scientist*, Vol. 30, Nos. 7-8, July-August, pp, 54-66, [http:// www.jstor.org/stable/3518151](http://www.jstor.org/stable/3518151),
- Islam, Riazul (1970), *Indo-Persian Relations*, Tehran: Iranian Culture Foundation.
- Qureshi, Ishtiaq Husain (1972), *Ulema in Politics*, Karachi: Ma'aref Ltd.
- Qanungo, Kalika-Ranjan (1935), *Dara Shukoh*, V, 1, Calcutta: M, C, Sarkar & Sons, Ld.
- Schimmel, Annemarie (1975), *Mystical Dimensions of Islam*, Chapel Hill: The University of North Carolina Press.
- Wink, Andre (2009), *Akbar*, Oxford: Oneworld Publications.

